

نگاهی نمادین به حضور شتر در شعر دوره جاهلی

دکتر رضا افخمی عقدا^۱

استادیار دانشگاه یزد

(از ص ۲۴۷ تا ص ۲۸۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۸/۱۵، پذیرش ۱۳۹۰/۰۸/۱۷

چکیده

یکی از جلوه‌های بارز قصاید جاهلی، تصویر و توصیف مرکب مرد جاهلی به شکل عام و شتر بشکل خاص است که یار، همراه و همدم شاعر است و ظاهرآ شاعر با عاریت گرفتن اعضای حیوانات نمادینی چون گورخر، گاووحشی، شترمرغ و... به توصیف پراکنده آن پرداخته است. این مقاله بر خلاف شیوه ناقدان پیشین و برخی از سخن سنجان معاصر بگونه‌ای متفاوت به تفسیر توصیفات بظاهر متفرق شاعر جاهلی از مرکب خود پرداخته تا با تحلیل مبتنی بر رمز و بازگشایی سمبولی، عمق پیوند مفاهیم و مضامین گوناگون آن پدیدار گشته و این اجزای نمادین در یک وجود اسطوره‌ای نمود پیدا کند. بر این اساس بعيد نمینماید که شتر در قصيدة جاهلی، نماد شاعر یا انسان ایده‌آل باشد که هر کدام از عناصر حیوانی و طبیعی که با آن پیوند میخورند، سمبول قدرت، چالاکی، حکمت، ذکاوت، دوراندیشی، احساس مسؤولیت، صلابت، استواری و... است.

واژه‌های کلیدی: شعر جاهلی، شتر، نمادپردازی، رمزگشایی.

۱. پست الکترونیکی نویسنده: reza_afkhami55@yahoo.com

مقدمه

ساختار قصیده در ادب قدیم غالباً بر مبنای بخشها و واحدهای مختلف و متنوع صورت میگیرد که در ظاهر همسویی دقیق و ارتباطی عمیق بین آنها به نظر نمیآید. از معروفترین این اجزا وصف مرکب است که معمولاً شتر در دایره این توصیفات قرار میگیرد و اکثر شاعران قصاید جاهلی از دو منظر شبیه به هم آن را توصیف میکنند. در تصویر اول، شتر نر(الجمل) مرکب زنان قبیله است که در حال کوچ هستند.

«إِنَّ الْخَلِيلَطَّ أَجَدَ الْبَيْنَ فَابْتَكَرُوا لِنِيَّةً ثُمَّ مَا عَاجَوَا وَ مَا انتَظَرُوا

مَاءً بَكْلِيلَةً لَا مِلْحٌ وَ لَا كَدْرٌ»^(۱) زَمُوا الْجِمَالَ وَ قَالُوا : إِنَّ مُشَرَّبَكُمْ

(ابن سلام، بیتا، ۷۲۰/۲)

شاعر جاهلی همچنین گاهی با تشبیه ممدوح خود به این حیوان، آن را با صفات انسانی مانند حنین، وقار ادب و....وصف میکند.

عَوَدَتَ كَنْدَهْ عَادَةً فَاصْبَرْ لَهَا «إِغْفِرْ لِجَاهِلَهَا وَ رَوْ سِجَالَهَا

وَتَكْنُ لَهَا جَمَلاً ذَلِولاً ظَاهِرُهُ اِحْمَلْ وَ كَنْتَ مُعاوِدًا تَحْمَلُهَا»^(۲)

(الاعشی، ۱۹۸۷: ۱۴۶)

در مقابل، شتر ماده (الناقه) مرکب شاعر است.

«فَدَعَ ذَا، وَسَلَّ الْهَمَّ عَنْكَ بِجَسْرَةٍ ذَمُول، إِذَا صَامَ النَّهَارُ، وَ هَجَرًا»^(۳)

(الأب شیخو، ۱۹۸۷، ۴۸/۱)

چنانکه ملاحظه میشود، مرکب در تصویر اول و دوم با هم تفاوت دارد این تفاوت فقط در جنسیت آنها نیست؛ بلکه در تصویر اول، حضور شتر (الجمل) در صحنه کوچ آنجانان ملحوظ و ملموس نیست زیرا که تمرکز شاعر بیشتر متوجه زنان مهاجر است (السیف، ۱۲۱، ۲۰۰۹)؛ ولی در مقابل، یعنی در منظرة دوم شاعر بیشتر به «ناقه» توجه میکند؛ علاوه بر این راه سفر در هر دو بخش قصیده با هم فرق دارد بدان گونه که در منظرة اول، مرکب زنان، مناطق بلند، مرطوب، خوش آب و هوای... را در مینورد.^(۴)

«تَبَصَّرُ، خَلِيلِي، هَلْ تَرَى مِنْ طَعَانِ

تَحْمِلُنَّ بِالْعَلِيَاءِ مِنْ فَوْقِ جُرْثُمٍ»

(الأب شیخو، ۱۹۸۷، ۸۳/۱)

برای زنان وسایل آرامش و آسایش فراهم شده است. از این‌رو برای این که حتی در درون کجاوه احساس دلتگی و غم و اندوه نکنند و براحتی بتوانند طبیعت راه سفر را تماشا کنند و از گزند حشراتی مانند پشه و مگس و.... در امان باشند هودج آنها با پارچه‌های نرم و لطیف و مزین به رنگهای مختلف آراسته شده است.

عَلَوْنَ بِأَنْمَاطِ عِتَاقِ، وَكِلَّةٌ
«وَرَادٍ حَوَاسِيْهَا مُشَاكِهَةٌ الدَّم»^(۵)
(همان، ۸۴)

زنان قصد اقامت کنار چشم‌هساري پرآب کرده‌اند که معمولاً شرایط زندگی در آن مناسب است:

فَلَمَّا وَرَدَنَ السَّمَاءَ زُرْقًا جِمَامَهُ
وَضَعَنَ عَصِيًّا الْحَاضِرِ الْمُتَخَيِّمُ^(۶)
(همان، ۸۴)

اما در بخش دوم ، شتر راه صحراء در پیش میگیرد و تنها همدم شاعر در بیابان است:

إِذَا خَبَّ أَلْ فَوْقَهُ يَتَرَقَّرَقُ
وَخَرَقٌ مَخُوفٌ قَدْ قَطَعَتْ بِجَسْرَةٍ
مَجْوَفٌ عَلَافِيٌّ وَقِطْعٌ وَنُمْرُقٌ^(۷)
(الاعشى الكبير، ۱۹۸۷-۱۹۸۰)

گذر از صحراهای خشک و برهوت شاعر را بر آن میدارد که برای خود مرکبی خارق‌العاده و اسطوره‌ای تصوّر نموده و به توصیف آن پردازد؛ از این‌رو برترین اعضا را از عناصر و پدیده‌های گوناگون و گاه متضاد طبیعت برگرفته و با هم پیوند می‌زند که ظاهرًا، فکر شاعر در بتصویر کشیدن این مناظر به مانند اندیشه‌ای او در دیگر بخش‌های قصيدة جاهلی فاقد نظم و پیوستگی بچشم می‌آید؛ اما اگر بر آن باشیم که به شیوه ناقدان پیشین به تفسیر مستقیم و ظاهری اجزای مختلف این قصاید پردازیم، رابطه‌ای منطقی بین عناصر و صفات شتر در توصیف شاعران وجود ندارد و جز بیان اندیشه‌ای ساده و کم‌عمق حاصلی بدست نمی‌آید. اما با نگاهی عمیقتر و متفاوت از نگاه قدما، میتوان بین اجزای گوناگون این منظره، هماهنگی و پیوستگی یافت و برداشتی غیر از برداشت پیشینیان ارائه کرد. این گفتار بر آن است تا چهره شتر در شعر جاهلی را با

تکیه بر تابلوی این حیوان در سفر شاعر، با نگاهی نمادین تفسیر کند تا ارتباط شتر را با پدیده‌ها و عناصر مختلف طبیعی، حیوانی و خیالی دریابد.

پیشینه تحقیق:

بی‌شک بیشتر آثاری که از قدیم تا به حال درباره ادبیات جاهلی و مخصوصاً شعر این دوره نگاشته شده است به موضوع شتر توجه کرده‌اند و هر کدام بنا به ذوق و سلیقه و درک و دریافت خود به این موضوع پرداخته‌اند. شیوه و روش قدمای در تبیین و تفسیر تصویر شتر تقریباً به یکدیگر شبیه است. اما در دوران معاصر لفظ «عادت» در گفته جاحظ (احمد، ۱۹۸۷: ۹۱) که گاو وحشی را چنین وصف می‌کند: «عادت شاعر بر این بود که در رثا یا موعظه، سگها، گاو وحشی را بکشند و در مدح بگویند: گویی شتر من گاوی است که ویژگی آن این است که سگها در نبرد با او کشته شوند» (جاحظ، ۱۹۹۲: ۲۰/۲) محققان و پژوهشگران را بر آن داشت که این امر حکایت و موضوع معمولی و یا احياناً غیر قابل اهمیتی نیست که شاعر برای ذکر مفهومی جزئی و ساده چون تشبيه شتر خود به گاو وحشی برای اظهار قدرت و توانائیش، به آن بپردازد، بلکه این موضوع مهمی است که احساس می‌شود غرض اصلی بعضی از شاعران برای پرداختن به قصیده، توصیف گاو و ارائه رموز و سمبولهایی است که این حیوان در شعر جاهلی بدان اشاره دارد (ابوسویل، ۱۹۸۷: ۱۵۲) هرچند که جاحظ به بحث درباره اصل و ریشه این عادت، و اینکه از کجا آمده و چگونه در شعر جاهلی استقرار یافته، نپرداخته است (احمد، ۱۹۸۷: ۹۱).

علاوه بر کوشش اولیه جاحظ، در مشاهده و پردازش تصویری از صور قصيدة قدیم عربی - که صاحب المعانی الكبير (ابن قبیله، ۱۹۸۴، ۲۲۴/۱) و صاحب خزانه الادب (بغدادی، بی‌تا، ۱۹۱/۳) بدان اشاره کرده‌اند، در دوران معاصر نیز طه حسين با تالیف کتاب *الشعر الجاهلي* پژوهشگران را به دگرگون ساختن شیوه‌ها و روشهای پژوهشی شان در تحقیق این شعر و تعیین اصل و منشأ متون آن بطور کامل دعوت کرد، همان‌گونه که اروپائیان درباره میراث فرهنگی دو تمدن کهن یونانی و رومی عمل کردند (ابراهیم

عبدالرحمان، ۱۹۷۹: ۱۱۸) وی هم خود را مصروف اسطوره نمود که از دید او یکی از عناصر مهم میراث بشری و تاریخ آن را تشکیل میدهد و بدون آن فهم دوره قبل از اسلام ممکن نیست که اثر علی هامش السیرة بعنوان بخشی از اهتمام او به اسطوره محسوب میشود.

این دعوت طه حسین ثمربخش بود و بسیاری از محققان را به بررسی و تحقیق متون شعر قدیم عرب واداشت. پس گروهی از محققان سعی کردند که با مشاهده تصاویر شعر قدیم، رمزها و نشانه‌های آن را مورد استقرار قرار دهند و میان موارد مشابه آن پیوند برقرار کنند که معمولاً پژوهش‌های آنها ویژگی استنباط شخصی و فردی دارد.
(احمد، ۱۳۷۸: ۱۳۸)

گروهی دیگر از متقدان جدید در پرتو داده‌های علمی و معارف این قرن، از جمله مطالعات روان‌شناسی و اکتشافات انسان‌شناسی و کشف نقشها و سنگ نوشته‌ها و اسطوره‌های کهن عربی و سامی، شعر جاهلی را بررسی کردند (همان، ۹۱): اما نکته قابل اهمیت آن است که اکثر محققان در هر دو گروه به موضوع شتر در آثار خود پرداخته‌اند که بعضی از آنها عبارتند: نصرت عبدالرحمان: *الشعر الجاهلي، قضایا الفنية و الموضوعية* (۱۹۷۹)، عبدالجبار المطبلی: *مواقف فی الأدب والنقد* (۱۹۸۰)، مصطفی ناصف: *قراءة ثانية لشعرنا القديم* (بی‌تا)، یوسف الیوسف: *مقالات فی الشعر الجاهلي* (۱۹۸۰)، نجیب البھیتی: *العلاقة العربية الأولى عند جنور التاريخ* (۱۹۸۱)، یحیی جبوری: *الشعر الجاهلي خصائصه و فنونه* (۱۹۸۶)، وهب احمد رومیة: *الرحلة في القصيدة الجاهلية* (۱۴۰۲)، انور علیان ابوسویلهم: *المطر في الشعر الجاهلي* (۱۴۰۷هـ)، احمد اسماعیل النعیمی: *الأسطورة في الشعر العربي قبل الإسلام* (۱۹۹۵)، عبدالله الصانع: *الخطاب الابداعي الجاهلي و الصورة الفنية* (۱۹۹۷) حسین الحاج حسن: *الأسطورة عند العرب في الجahلية* (۱۴۱۸هـ)، عبدالله الطیب: *المرشد الى فهم أشعار العرب وصنائعها* (۲۰۰۰م)، محمد بلوحی: *آليات الخطاب النقدي العربي الحديث في مقاربة الشعر*

الجاهلی (٢٠٠٤م)، حسن مسکین: *الخطاب الشعري الجاهلي روایة جديدة (٢٠٠٥م)*، عمر عبد العزيز السيف: *بنية الرحلة في القصيدة الجاهلية الاستطورة والرمز (٢٠٠٩م)*. از آنجا که شاعر با ترکیب کلمات، در پی ارائه تصویری شفاف از دنیای ذهن آن است و میکوشد تا از راه بکارگیری پاره‌ای واژگان و ترکیب‌های خاص تابلویی بیافریند که مخاطب با دنیای ذهن او آشنا شود ما در تابلوی شتر از میان منابع مذکور و دیگر آثار مفاهیم و معانی متعدد که گاه به همدیگر شبیه و یا متضاد هستند، معنایی را برگزیده‌ایم که قصيدة جاهلی را به زندگی انسان بیوند میدهد؛ بدین صورت که شاعر جاهلی هدف خود را از زندگی، در تابلوی این حیوان به تصویر میکشد و توصیف این حیوان را به قصد ارائه دیدگاه خود از آفرینش انسان قرار میدهد.

ویژگیهای شتر در ادب جاهلی

چنانکه اشاره شد، شاعر جاهلی در تصویرسازی شتر بر آن است تا از آن حیوانی خارق‌العاده بسازد که با مقاومت و تلاش زیاد راه صحرا را پیموده و با تمام خطرات و سختیها مقابله کند. وی برای تحقق این هدف، مرکب خود را به گونه‌های مختلف توصیف میکند. برای این منظور گاهی شتر ماده و عقیم را بر میگزیند:

«وَقَدْ أَقْرِي الْهُمُومُ إِذَا اعْتَرَّتِي زِمَاعًاً وَالْمُقْتَلَةَ الشِّنَاحَا
عِقَامًاً لَمْ يُبَسْ بَهَا مُبِيسٌ وَلَمْ تَعْدُ عَلَى وَلَدِ لِقَاحًا^(٨)»
(الذیانی، ١٩٩١: ٢٠١)

و بار دیگر بر شتری نر و صاحب صفاتی چون «جمالية» و یا «مذکره» نشسته و راه می‌پیماید:

«قَطَعَتْ، إِذَا سَمِعَ السَّامِعُو نَلِلْجَنْدُبِ الْجَوْنِ فِيهَا صَرِيرًا
ثُوَقَي السُّرَى بَعْدَ أَيْنِ عَسِيرًا بِسَاجِيَةٍ كَأَتَانَ الثَّمَمَيلِ
إِذَا كَذَّبَ الْأَثِيمَاتُ الْهَاجِيرَا^(٩) جُمَالِيَةٌ تَغْتَلَى بِالرِّدَافِ
(الاعشى الكبير، ١٩٨٧: ٧٠)

«فَلَمَّا آنَ رَأْيَتُ الدَّارَ قَفْرًا وَخَالَفَ بَالُ أَهْلِ الدَّارِ بَالِى

نَهْضَتُ إِلَى عَذَافِرَةِ صَمُوتٍ
مُذَكَّرَةً، تَجَلَّ عَنِ الْكَلَالِ^(۱۰)
(الذبيانی، ۱۹۸۷: ۸۰)

وی مرکب خود را مخصوصاً در ابتدای سفر با او صافی که بر قدرت و
توانایی او دلالت دارند، توصیف میکند (عبدالرحمان، ۱۹۷۶: ۷۴-۷۵) اینگونه
صفات در ماده و حروف اصلی به دو بخش تقسیم میشوند. دسته‌ای رباعی
هستند که برخی از آنها عبارت است از:

«عِرْمَسٌ: صَخْرَهٌ سُخْتٌ وَ مَحْكَمٌ»
فَسَلَيْتُ مَا عِنْدِي بِرَوْحَةٍ عِرْمَسٌ
تَخْبُبٌ بِرَحْلِي تَارَةً، وَتُنَاقِلُ^(۱۱)
(الذبيانی، ۲۱۹، ۱۹۹۱)

«جَلْمَدٌ وَ يَا جَلْعَدٌ: صَخْرَهٌ سُخْتٌ وَ مَحْكَمٌ»
فَلَمَّا رأَيْتُ أَنَّهَا لَأْحِيَّنِي
نَهْضَتُ إِلَى وَجْنَاءَ، كَالْفَحْلِ، جَلْعَدٍ^(۱۲)
(زهیر، ۱۹۷۰، ۱۹۷۴)

«عِلْنَدَةٌ: نُوعٌ درخت تنومند و بلند»
فَهَلْ ثُبَّلَتِي دَارَ قَوْمِي جَسَرَةٌ
خَنْوَفٌ عِلْنَدِي جَلْعَدٌ غَيْرُ شَارِفٍ^(۱۳)
(الضبی، ۱۹۹۲: ۲۳۳)

و گروه دوم معمولاً ثلاشی هستند. مانند «ضخمہ و جُلَالَة: بمعنی بزرگ و تنومند»
«يَهْمَاءُ مُوحِشَةٍ، رَفَعْتُ لِعَرَضِهَا
طَرْفِي لِأَقْدَرِ بَيْنَهَا أَمِيَالَهَا
هِرَّاً إِذَا اتَّعَلَ الْمَطْيُّ ظَلَالَهَا»^(۱۴)
(الاعشی، ۱۹۸۷، ۱۹۴۴)

«بادن و کِناز: به معنی پر گوشت و چاق»

«فَطَعْتُ وَصَاحِبِي سُرْحُ كِنازٌ^(۱۵) كَرْكِنِ الرَّاعِنِ، ذِعْلِبَةً، قَصِيدَةً^(۱۶)
(همان، ۶۵)

تنها ماندن شاعر با مرکب در طول سفر، او را واداشته که تا پایان سفر آن را
توصیف کند. وی در انتهای راه، شتر را با ویژگیهایی متفاوت و گاه متضاد با خصایص
فوق به تصویر میکشد. وی صلابت و استواری هیکل شتر را به چوبهای درخت ایران،
تابوت و یا چوبی که مرده را روی آن قرار میدادند، تشییه میکند که در پایان سفر، طول
راه، آن را ضعیف و لاغر میکند و گاه سختی راه او را از حرکت باز میدارد.

(عبدالرحمان، ۱۹۷۶: ۷۶-۷۷)

على لاحِبِ كالثُرِدِ ذي الجِباراتِ^(۱۷) وَعَنْسٍ كَأَلواحِ الْإِرَانِ^(۱۸) نَسَائِنَهَا
تَغَالَى على عُوجِ أَهَا كَدِنَاتِ^(۱۹) فَعَادَرَتُهَا مِنْ بَعْدِ بُدْنِ رَذِيَّةَ
(امروالقیس، ۱۹۹۳، ۱۲۰م)

او همچنین در پایان سفر، از شتران تیزپایی و قوی تصویری را ارائه میدهد که طول
سفر و سختی راه از هیکل تنومند و قوی آنها جز استخوان و پوست چیزی باقی
نگذاشته است.

لَهُنَّ رَذَايَا، بِالْطَرِيقِ، وَدَائِعُ^(۲۰) سَمَاماً تُبَارِي الرِّيحَ، خُوَصاً غَيْوُنُهَا
فَهُنَّ، كَأَطْرَافِ الْخَنِّيِّ، خَوَاضِعُ^(۲۱) عَلَيْهِنَّ شُعْتُ عَامِدُونَ لِحَجَّهُم
(الذیبانی، ۱۹۹۱، ۷۴م)

و گاهی شاعر از شتر منظره‌ای را بتصویر میکشد که سختی راه سفر چنان پاهای او
را فرسوده و زخمی کرده است که خون از هر سوی آن جاری است:

رَتَكَ النَّعَامَةَ فِي طَرِيقِ حَامٍ^(۲۲) وَمُجَدَّدَةٍ نَسَائِنَهَا فَتَكْمَشَتْ
رَوَاعَاءُ مَنْسِمُهَا رَثِيمٌ دَامٌ^(۲۳) تَحْدِي عَلَى الْعِلَّاتِ سَامٌ رَأْسُهَا
(امروالقیس، ۱۹۹۳: ۱۵۴)

منظرة مسیر سفر شاعر جاهلى

همدم و مرکب شاعر معمولاً در صحرايی خشك، گرم و سوزان، پهناور و بي آب و
علف سفر میکند:

بعید الغَورِ مُشَبَّهِ المِتَانِ
نَبِيلَ الْجَوزِ، أَتَلَعَ، تَيَّـحَانِ^(۲۰)
(زهیر، ۱۹۷۰: ۲۸۱)

وَخَرَقَ تَهْلِكُ الأَرْوَاحُ فِيـهِ
رَجَرَتُ عَلَيْهِ وَالْحَيَاتُ مَذَلِـى^(۲۱)

این مسیر پر خطر منزلگاه حیوانات درنده است:

وَوَادٍ كَجَوْفِ الْعَيْرِ قَفْرٌ قَطْعُـةُ
بِـهِ الذَّئْبُ يَعْوِي كَالْخَلِيلِ الْمُعَيْلِ^(۲۲)
(امروالقیس، ۱۹۹۳: ۵۳)

ترس و وحشت آن بیابان نه تنها خواب را از چشم انسان میراید بلکه حیوانات
وحشی را نیز به وحشت می‌اندازد:

تَضَبَّحُ، مِنْ رَهْبَـةِ، ثَعَالِبُـها
يَرْقُـدُ بَعْضَ الرُّقَادِ صَاحِبُـها^(۲۳)
(زهیر، ۱۹۷۰: ۲۰۹)

تَسْمَعُ، لِلْجَنِّ عَازِفِـنَ بِـهَا
يَصْعَـدُ، مِنْ خَوْفِـهَا، الْفُؤَادُ وَـلا

طین صدای جن در این مسیر سکوت را می‌شکند و صدای جند که سمبل مرگ
و نیستی است (عبدالرحمان، ۱۹۷۶: ۱۶۸) در این وادی به گوش میرسد.

لَا يَسْمَعُ الْمَرْءُ فِيهَا مَا يَؤْنِسُـهُ
بِـاللَّيلِ إِلَـا نَيَمَ الْبَوْمِ وَالضُّـوعَا^(۲۴)
(اعشی، ۱۹۸۷: ۱۰۵)

از دیگر ویژگیهای مسیر سفر شاعر آن است که انسان و یا حیوانی که از سختی آن
بهراست و با جدیت، شجاعت و پایمردی در آن گام ننهد به دام مرگ گرفتار می‌شود و
بیرحمانه در زیر پای رهگذران لگدمال می‌گردد.

يَطَـأْنَـبِـهَا فَرَوْثَـمُـقْصَـرَـاتِـ
بـقـايـاـهـاـ الجـماـجمـ وـ الـضـلـلـوعـ^(۲۵)
(ابن‌ابی‌حازم‌اسدی، ۱۹۶۰: ۱۳۳)

ارتباط شتر با عناصر و مفاهیم ناهمگون

در ادب جاهلی شتر با عناصر و مفاهیم مختلف پیوند خورده است که عبارت است
از:

الف: موجودات و همی و خیالی، شاعر جاهلی از مرکب خویش با اسمهایی مانند:

عفرناه و عتریس (نام غولی) نام میبرد که موجوداتی و همی هستند. (عبدالرحمان، ۱۹۷۶: ۷۴)

«وَالْهَوْزَ الْعَوْدَ أَمْتَطِيهُ بِهَا»

(اعشى، ١٩٨٧: ١٥٥)

بنواج سريعة الإيغال

طُّ، كَعْدُو الْمُصَلِّصَاتِ، الْجَوَالِ»^(٢٦)

(۱۴۰) همان

«قطع الأمعز المُكوَّب وخداً»

عَنْتَرٍ يَسِّرْ تَعْلُدُوا إِذَا مَسَّهَا السَّوْ

ب: عناصر طبیعی: وی گاهی برای وصف شتر خود، پدیده‌هایی چون سیل، درختان تنومند و بلند و صخره‌های سخت را عاریه می‌گیرد:

«كَلْفَتُهَا عَرْمَسًا، عَذَافِرَةً»^(٢٧)
ذات هِبَاب، فَعَمًا مَنَاكِبُهَا»

(۱۹۷۰:۲۰۹، ه)

﴿كَلَفْتُهَا عِرْمَسًا، عُذَافِرَةً﴾

ج: حیوانات واقعی: در شعر قدیم، سخن‌سرایان در پردازش چهرهٔ مرکب خود از حیواناتی که هر کدام مظاهر صفاتی خاص هستند، نام می‌برند؛ که عبارت است از:

شتر مرغ :

م، اذا خف بالثوي النجاء

«غيرَ أَنْجَى قد استعينُ على الْهِـ.....

، ئال، دوّيَة، سَقْفَاءُ^{۲۸})

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(٢١-١٩٩١) : حـ١

گاؤ و حشیہ:

«كَانَ كُوءِيْ وَأَنْسَاعِيْ وَمَشَّتِيْ

^(٢٩) مِنَ الشَّتاءِ فَلِمَّا شَأْوَهُ نَفَقاً

١٤- بَغْتَةً لَأُولَئِكَ فَنَاصِفَةٌ

(٧٥، ١٩٧٠) نهض

(٧٥، ١٩٧٠، هـ)

گور خو:

أَخْلَمُ لِهِ حَقُّ السَّوَادِ، وَ مَذْنَبُ^(٣٠)
عَنْسٌ، تَخْبُثُ بَيْ الْهَجَيرَ، وَ تَنْعَبُ

هـ لَ تُبَلِّغُنِيْهَا، عَلَى شَحْطِ النَّوْيِ
وَ كَانَهَا صَحَا الشَّحَرَ، مُطَدِّدًا

(۲۰۴) (هـ)

د: پدیدهای ساخته بشر که نشانه تمدن و پیشرفت اوست، مانند کشتیهای بزرگ؛

این ویژگی نیز در وصف شتر نر به صورت مجاز بنا به قرینه مجاورت دیده میشود،^(۳۱) پل و قصرهای بلند و محکم.^(۳۲)

علىَ قَرْوَاءَ مَاهِرَةٍ، دَهِينٍ»^(۳۳) «كَانَ الْكُورَ وَالْأَنسَاعَ مِنْهَا

(الضيبي، ۱۹۹۲، ۲۹۱)

أُمُونٌ كَبْنِيَانَ الْيَهُودِيِّ، خَيْفِقٌ»^(۳۴) «فَعَزَّيْتُ نَفْسِي، حِينَ بَانَوا بِجَسَرٍ

(امروء القيس، ۱۹۹۳، ۱۰۶)

ه : مقاهم اعتقدای و اجتماعی

شاعران جاهلی در پردازش تصویر شتر گاهی اعتقدات خود را درباره این حیوان که بیشتر با تغییر و تحولات امور فردی و اجتماعی پیوند میخورد، بیان کرده‌اند که بعضی از آنها عبارت است از :

۱. نماد نجات و موفقیت : برخی شاعرا شتر را مظہر رهایی و نجات از گرفتاریها دانسته و چنین سروده‌اند:

كَهَمَكَ، فِيهَا بِالرَّدَافِ خَبِيبٌ
وَ حَارَّكَهَا تَهَجُّرٌ فَلَوْبُ^(۳۵)» «فَلَدَعَهَا، وَ سَلَّ الْهَمَّ عَنْكَ بِجَسَرٍ
وَ نَاجِيَةٌ أَفْنِي رَكِيبَ ضُلُوعَهَا

(الاب شیخو، ۱۹۸۷، ۱/۱۷۲)

۲. برکت و خوش یمنی:

عَثَاكِيلَ قِنُوْ منْ سُمِيَّحَةَ، مُرْطِبٌ
كَذَبٌ الْبَشِيرِ بِالرَّدَافِ الْمُهَدَّبِ»^(۳۶) «كَانَ بِحَادِيَها، اذَا مَا تَشَدَّرَتْ
تَذُبُّ بِه طورًا، وَ طورًا تُمِرَّةٌ

(همان، ۱۸۲)

۳. رمز صلح و زندگی:

شتر نشانه بالندگی، باروری، محبت و خشنودی است. این حیوان باستقامت برای تداوم زندگی تلاش میکند و با تکیه بر قدرت و توانایی، صبر و پایداری راه سفر را در پیش میگیرد. (ناصف، بی تا: ۹۹-۱۰۲)

«هَلْ تُبَلِّغَنِي إِلَى الْأَخْيَارِ نَاجِيَةً
خَدِي كَوَنْخِدِ ظَلِيمٍ، خَاضِبٍ، زَعِيرٍ»
(زهیر، ۱۹۷۰، ۲۴۲)

همچنین شتر سمبل خیر و برکت، صلح و صفا و زندگی است، و وسیله‌ای برای برقراری آشتی بین قبایل متخاصم بود که به عنوان دیه به خانواده مقتولان داده میشد.

(ناصف، بی تا: ۱۱۲)

عَلَالَةَ أَلْفٍ بَعْدَ أَلْفٍ مُصْتَمٍ
صَحِيحَاتٍ مَال طَالِعَاتٍ بِمَخْرَمٍ
إِذَا طَرَقَتْ إِحْدَى الْلَّيَالِي بِمُعْظَمٍ»
(زهیر، ۱۹۷۰، ۱۹-۲۰)

فَكُلَّا أَرَاهُمْ أَصْبَحُوا يَعْقُلُونَهُمْ
تُسَاقُ إِلَى قَوْمٍ، لِقَوْمٍ غَرَامَةً
لِحَيِّ جِلَالٍ يَعْصُمُ النَّاسَ أَمْرُهُمْ

۴. نشانه جنگ و نیستی:

در ادب جاهلی گاهی شتر با مفهوم شومی، بدیمنی و زشتی ارتباط و پیوند میافتد و ضرب المثلهایی مانند «أشأم من البوس» (میدانی، ۱۹۹۶: ۱۸۴/۲) و «أشأم من ورقاء» (همان، ۱۹۸) افاده این مفهوم میکنند. همچنین شتر در اساطیر جاهلی خدای جنگ و خونریزی (ربة الحرب) است (النعمی، ۱۹۹۵: ۱۸۵)

«وَ إِذَا لَقِحَتْ حَرْبٌ عَوَانٌ، مُضِرَّةٌ
ضَرَوْسٌ، تُهَرُّ النَّاسَ، أَنْيَابُهَا عَصْلٌ»
(زهیر، ۱۹۷۰، ۳۲)

او در چنین مفهومی با نیزه‌ها آبستن میشود:

«عَوَانٌ ضَرَوْسٌ مَا يُنَادِي وَلِيَدُهَا
تُلْقَحُ بِالْمُرَآنِ حَتَّى اسْتَمَرَتِ»
(الخنساء، ۲۰۰۴، ۲۲)

شمره این باروری نامیمون فرزندی شوم و بدیمن است:

«فَعَرُ كُكُمْ عَرَكَ الرَّحِي بِثَفَالَهَا
كَاحْمَرَ عَادٍ، شَمَّ تُرْضَعَ فَتَقْطَمِ»
(زهیر، ۱۹۷۰، ۱۵-۱۴)

همچنین در مفهوم ضربالمثل «أشأم من البوس» مفهوم فنا و نیستی به شتر که باعث آغاز جنگ بسوس شده است (میدانی، ۱۹۹۶: ۱۸۴-۱۸۱) و در ضربالمثل «أشأم من ورقاء» مفهوم شوم و زشتی به «الناقة» نسبت داده میشود. برای اینکه این ناقه صاحب خود را در بیابان به هلاکت رسانید. (همان، ۱۹۸)

رمز یا وضوح‌گرایی در تصویر شتر

ارتباط شتر با عناصر و مفاهیم ناهمگون و متضاد ما را بر آن میدارد که تابلوی شتر در شعر جاهلی را موضوعی عادی تلقی نکنیم، یعنی به ظاهر موضوع بسنده نکرده و به رمز و راز نهفته در پس این توصیفات توجه کنیم. برای پس بردن به این امر لازم است مختصر نگاهی به معلقۀ امرؤالقیس که به منزلۀ مقدمه و پیش‌درآمدی برای شعر جاهلی است، بیندازیم:

بِسِقْطِ الْكَوْيِ بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوَّمَلِ
يَقُولُونَ لَا تَهْلِكْ أَسَى، وَ تَجْمَلِ
فَهَلْ عَنْدَ رَسَمٍ دَارِسٍ مِنْ مُعَوْلِ
لَدِي سَمْرَاتِ الْحَيِّ نَاقَفُ حَنْظَلٍ^(۴۲)

(قِفَا بَبَكِ مِنْ ذِكْرِي حَبِيبٍ وَ مَنْزِلِ
وَقْوَا بِهَا صَحْبِي عَلَيِّ مَطِيمِ
وَ إِنَّ شَفَائِي عَبْرَةٌ مُهْرَاقَةٌ
كَأَنَّى غَدَةَ الْبَيْنِ يَوْمَ تَحْمَلُوا

(امرؤالقیس، ۱۹۹۳: ۴۷-۴۶)

بعید نیست بی تابی امرؤ القیس از مشکلی سخت و گریه و فریاد او از حادثه‌ای ناگوار باشد. زیرا «حبیب» ممکن است رمز انسان سازنده تاریخ و برپا دارنده فرهنگ و تمدن در نظر گرفته شود و شاعر، مرثیه مرگ انسان را بسراید و بر شکست و نابودی وجود وی اشک بریزد. بدین سبب جامعه خود را مورد خطاب قرار میدهد و از او میخواهد برای ضعف و ناتوانی و فنا و نابودی خود گریه کند. (فاضلی، ۱۳۸۱: ۲۲۶) شاعر یقین دارد که ویرانی، خرابی و مرگ از قدرت روزگار است و گریه و زاری بر جنازه انسانیت راهگشای حل این مشکل نیست. (رومیه، ۱۹۹۶: ۲۳۵-۲۳۴؛ فَهَلْ عَنْدَ رَسَمٍ دَارِسٍ مِنْ مُعَوْلٍ، به فکر چاره می‌افتد تا برای ادامه حیات و گریز از فنا و نیستی به مقابله با روزگار برجیزد. او به نظر می‌آورد که شاید زنده کردن روح امید و آرزو در وجود خود،

از غم و اندوه او بکاهد و او را به زندگی امیدوار سازد؛ ازین‌رو بعد از ذکر اطلال و دمن به توصیف زن که سمبول و خاستگاه آرزو و امید است میپردازد. (عبدالرحمان، ۱۹۷۶: ۱۶۷)

«كَدَأْبِكَ مِنْ أُمٌّ الْحُوَيْرِثِ قَبَهَا
وَجَارَتِهَا أُمٌّ الرِّبَابِ بِمَأْسِلِ
إِذَا قَامَتَا، تَضَوَّعُ الْمِسْكُ مِنْهُمَا
نَسِيمَ الصَّبَا جَاءَتْ بِرِيَا الْقَرَنْفُلِ»^(۴۲)
(امرؤ القيس، ۱۹۹۳، ۴۷)

شاعر بعد از زنده کردن روح امید و آرزو در وجود خود برای مقابله با روزگار، بار دیگر با قدرت روزگار مواجه میشود که وحشت و ترس امواج و طوفان دریا را تداعی میبخشد که این وحشت همان وحشت و هراس فنا و نابودی است. (رومیة، ۱۹۹۶: ۲۳۴-۲۳۳)

عَلَيَّ بِأَنْوَاعِ الْهُمُومِ لِيَتَلَى
وَأَرْدَفَ أَعْجَازًا وَنَاءَ بِكَلَّكَلِ
بِصُبْحٍ وَّمَا الْاِصْبَاحُ مِنْكَ بِأَمْثَلِ
فَيَأَلَكِ مِنْ لَيلٍ، كَأَنَّ نُجُومَهِ
بِأَمْرَاسِ كَتَانٍ إِلَى صُمٌّ جَنَدِلِ»^(۴۴)
(امرؤ القيس، ۱۹۹۳: ۵۳)

شاعر در رویای رهایی ازفا و نیستی به تجربه‌ای دیگر دست می‌زند، او در نظر می‌آورد که شاید به دست آوردن قدرت و صلابت، برای مقاومت و مبارزه، و نپذیرفتن تسليم و خضوع، تنها راه برای ادامه حیات و بقا باشد. بنابراین او به آفرینش نمادهای قدرت و صلابت روی می‌آورد که تجلیگاه پایداری و سرخختی باشند و بتوانند از کشاکش حوادث روزگار جان سالم به دربرند و از باد و باران گردند نینند.

شاعر، نمادها را گاهی در صورت مرکبی آرمانی و اسطوره‌ای می‌آفریند و زمانی در شکل کوهی ستبر، پا بر جاو استوار و دیگر گاه در تصویر کاخی نفوذ ناپذیر و صخره‌ای سخت^(۴۵)، سپس آنها را بحرکت در می‌آورد و برای آزمایش صلابت و قدرت آنها را در گیر مبارزه و نبرد میکند. او معمولاً برخی از اندامها را در زیبایی و کارایی از غزالان و شترمرغان نمونه‌سازی میکند. این نمادسازی، تلاشی در جهت پاسخ‌گویی میل

شاعر به صلابت و قدرت است تا آن را جایگزین ضعف و زبونی کند، و نقیبی برای رهایی از فنا و نابودی بیابد. (فاضلی، ۱۳۸۱: ۴۴۰-۴۳۹)

وَقَدْ أَغْتَدَى وَالْطَّيْرُ فِي وَكُنَّاتِهَا
مِكْرٌ، مِفَرٌ، مُقْبِلٌ مُدْبِرٌ مَعَاً
لَهُ أَيْطَلَا ظَبَّى، وَسَاقَا نَعَامَةً
بِمُنْجَرِدٍ فَيَدِ الْأَوَابِدِ، هَيْكَلٍ
كَجْلُمُودٍ صَخْرٌ حَطَّةُ السَّيْلُ مِنْ عَلٍ
وَارْخَاءُ سِرْحَانٍ، وَتَقْرِيبُ تَنْفُلٍ^(۴۶)
(امرأ القيس، ۱۹۹۳: ۵۵-۵۴)

در پایان قصیده شاعر بار دیگر داستان نیستی انسان و جاودانگی روزگار را گوشزد میکند. وی با بهره جستن از کلمات «برق» و «وميض» که در ادبیات عرب بیشتر نماد تذکار و یادآوری و رهنمونی است، دوستانش را از غفلت میرهاند و آنان را با خود همراه می‌کند تا تراژدی اسف بار صحنه فنا و نیستی را با دقت بنگرنند، صحنه‌ای که تخریب و انهدام و نابودی در آن در حد اعلا است. (فاضلی، ۱۳۸۱: ۴۴۲)

أَصَاحِ، تَرِي بِرْقًا أَرِيكَ وَمِيَضَهُ
فَأَضَحَى يَسْعُحُ الْمَاءَ فَوْقَ كُتْيَفَةِ
كَانَ السَّبَاعَ فِيهِ، غَرَقَّى، عَشِيشَةٌ
كَلَمَعَ الْيَدِينِ فِي حَبَّىٰ مُكَلَّلٍ
يَكُبُّ عَلَى الْأَذْقَانِ دَوْحَ الْكَنَّهَبَلِ
بِأَرْجَائِهِ الْقُصُوبِيِّ، أَنَابِيشَ عُنْصُلِ^(۴۷)
(امرأ القيس، ۱۹۹۳: ۵۷-۵۶)

نظام قصیده در ادب جاهلی غالباً بر مبنای همین اصول و شیوه‌ای است که امرأ القيس در معلقة خود بدان پرداخته است. شاعر جاهلی بعد از وصف اطلاق و دمن و پرداختن به وصف معشوقه و طبیعت پیرامون خود با ناقه‌ای جوان، قوی، تنومند، با نشاط و بسیار زیرک و هوشیار به سفر میپردازد. وی به مانند امرأ القيس با ایستادن در کنار اطلاق ، فنا و نیستی انسان و غلبه روزگار بر انسان را مشاهده و برای مقابله با روزگار از راه چاره‌اندیشی روح آرزو و امید را در خود زنده میکند و با مشاهده دوباره آثار مرگ و نیستی در روزگار، قدرت، صلابت، مقاومت و مبارزه را راهی برای حیات می‌داند و بدین دلیل شخصیت خود را در تصویر شتری قوی، جوان، تنومند، با نشاط، زیرک و باهوش به نمایش میگذارد که در ابتدای راه زندگی است و قصد دارد راه پر تلاطم زندگی در جاده خشک و بی‌آب و علف شبه جزیره را طی کند. شاعر برای اینکه

قدرت و صلابت را به اوج خود برساند از شتر، حیوانی اسطوره‌ای می‌سازد و هر قسمت از بدن و یا هر حالتی از حالات او را از حیوان و یا اشیاء پیرامون خود و طبیعت می‌گیرد تا شتر نماد سرعت، تحرک، قدرت، مقاومت و عظمت باشد (رومیّة، ۱۹۹۶: ۲۲۶)، (۲۳۵)

رمز ارتباط شتر با عناصر طبیعی

معمولًاً شاعران جاهلی در وصف شتر، ابتدا آن را با عناصری چون، صخره‌های سخت، کشتیهای بزرگ، درختان تنومند مرتبط می‌سازند. این عناصر معمولاً قبل از اشاره به سرعت شتر ذکر می‌شوند. غرض شاعر در این ارتباط، ارائه تصویر توان، طاقت، و توانایی فوق العاده است تا انسان با مدد جستن از آن در ابتدای جاده زندگی، امکان تحمل سختیها و رویارویی با حوادث روزگار را داشته باشد و در کشمکش با روزگار به آسانی از پا درنیاید و از ظلم و ستمی که روزگار بر او روا میدارد، نجات یابد (همان، ۳۲۶).

رمز ارتباط شتر با عناصر حیوانی

سخن‌سرای جاهلی پس از تصویرسازی مرکبی با نشاط و سریع، جنبه دیگری از شتر را به تصویر می‌کشد. شتر در این بُعد معمولاً با عناصر حیوانی پیوند می‌خورد. بعيد نیست که شاعر با پرداختن به ذکر سرعت شتر، در اندیشه آن است که سرعت تغییر و دگرگونی حوادث روزگار و گذشت آن را بتصویر بکشد او بر این باور است که همیشه روزگار آرام و یا بدون خطر سپری نمی‌شود و بر انسان لازم است که با گذشت روزگار و تغییر و دگرگونی آن با قدرت و توانایی دوچندان و تازه با آن مقابله کند؛ از این‌رو شتر در خلال این سرعت و حرکت در بیابان که پهنه زندگی است با عناصری ناهمگون چون گاو وحشی نر و ماده، شترمرغ، گورخر وحشی ارتباط پیدا می‌کند (همان، ۳۲۲-۳۲۳) به عبارتی دیگر شتر با تغییر و دگرگونی روزگار، با بعضی حالات و یا خصایص این حیوانات پیوند برقرار می‌کند و علاوه بر قدرت بدنی خود، نیروی این

حیوانات را نیز به عاریت گرفته تا با تجدید قوا و با قدرتی مضاعف به مقابله با روزگار برخیزد. که در این مجال به چند تصویر از آن اشاره میشود:

الف: گاو و حشی

در تابلوی شتر و ارتباط آن با گاو و حشی، گاو بنهایی در شبی سرد، ظلمانی و طوفانی گرفتار بaran میشود، چاره‌اندیشی میکند و برای نجات از خطر به زیر درخت «ارطاء» پناه میبرد و در کنار آن گودالی حفر میکند که ناگهان دیواره آن فرومیزید. پس در انتظار صبح میماند و با طلوع خورشید با خطری بزرگتر که همان خطر حمله سگهای وحشی است رو به رو میشود. او ابتدا تلاش میکند با سگها رو به رو و درگیر نشود اما وقتی که از طرف آنها مجبور به مقابله میشود با ایستادگی، آنها را نابود میکند.

با دقت در تصویر شتر و گاو درمیابیم که ویژگی تنها یی، برخورداری از اعضای قوی و مقابله با سختیها در هر دو منظره به هم شبیه است بنابراین لازم است که رمز این شباهت عمدۀ را دریابیم تا همسویی و ارتباط عمیق این دو حیوان، در شعر جاهلی آشکار شود. درباره تنها یی گاو باید متذکر شویم که گاو به مانند شتر رمز انسان است که با اعتماد به نفس و تنها یی به مقابله با حوادث روزگار برخاسته است. وی برای نجات از تنها یی در ابتدای شب به درخت «ارطاء» که رمز اجتماع و یا قبیله است پناه میبرد و با قدرت شاخ خود که نماد قدرت انسان است، میکوشد در کنار آن خانه‌ای بسازد تا از خطر باد و سرما که سمبل حوادث گوناگون روزگار است، نجات یابد. او با طلوع خورشید با سگها که رمز دشمن هستند و برای مقابله و جنگ با او آماده شده‌اند رو برو میشود. وی با اینکه قدرت جنگیدن با شاخ و نیروی بدنه کامل دارد از میدان جنگ دور میشود و از جنگ با آنها پرهیز میکند. پرهیز از جنگ نشانه ضعف و ذلت او نیست بلکه نماد حکمت، دانایی و ذکاوت او است که گاو به آن متصف است و هرگاه لازم باشد به شایستگی از آنها استفاده میکند چنانکه وقتی سگها او را مجبور میکنند با آنها درگیر میشود و برای مقابله با فنا و نیستی و حفظ عزت و سربلندی، خود آنها را از پا درمی‌آورد (السیف، ۱۴۵-۱۴۶: ۲۰۰۹).

در قصایدی که کشته شدن سگها توصیف شده، معمولاً سرانجام قصیده به ملح می‌انجامد زیرا گاو، انسان دانا، باهوش، با درایت و قوی، با جنگیدن از فنا و نیستی دوری میکند که خود نوعی خلود و جاودانگی است همچنانکه شاعر در ملح ممدوح با بیان اعمال نیک او که باعث خلود و جاودانگی اوست (همان، ۱۷۱) به ذکر و یاد وی میپردازد.

در قصیده‌ای که گاو کشته می‌شود معمولاً پایان‌بخش آن رثاء است. گاو با وجود اینکه از جنگ پرهیز میکند اما دشمن او را وادار به جنگ میکند. وی در آستانه پیروزی است که دشمن حقیقی او، مرد شکارچی، با مشاهده شکست ایادی و مزدورانش، ناجوانمردانه او را از خارج میدان جنگ هدف قرار میدهد و از پا در می‌آورد؛ به عبارتی دیگر، مرگ گاو از روی عدم حکمت، قدرت و ذکاوت نیست. بلکه او در یک مبارزة نفس‌گیر و نابرابر به مرگ میرسد. اینگونه مرگ که نشانه عزت، سربلندی و دوری از ذلت و خواری است، یادآور مرگ در شعر شاعران تموزی دوران معاصر است که مفهوم آن با زندگی گره میخورد (رجایی، ۱۴۶: ۱۳۸۲) و شاید از این‌رو است که با کشته شدن گاو، شاعر قصیده را با رثاء به پایان میرد که بمانند ملح بیانگر اعمال نیک صاحب مرثیه است که باعث خلود و جاودانگی است که نوعی رستاخیز و زندگی دوباره بعد از مرگ است.

ب: گورخر

تصویر گورخر وحشی نزد اکثر شاعران جاهلی با تصویر شتر که حیوانی اهلی است؛ گره میخورد و اگر چه تصویر آن بر خلاف گاو وحشی در تمام قصاید جاهلی به هم شبیه نیست ولی در اکثر شعر این دوره شباهت قابل توجهی بین آنها یافت میشود؛ بدین صورت که گورخر نر که آثار زخم و جراحت درگیری و مبارزه او با دیگر گورخران بر بدنش آشکار است در کنار گورخر یا گورخران ماده در محیطی آرام و سرسبیز در فصل بهار به چرا مشغول است. کم‌کم بر اثر حرارت هوا سرسبیز چراغاه از بین می‌رود و آب آن منطقه میخشکد. وی همراه با گورخران ماده در جستجوی

آب، آن مکان را ترک میکند و بعد از تلاش بسیار و تحمل عطش و تشنگی، قبل از آنها وارد چشمہ سار میشود زیرا احساس میکند خطری گورخران را تهدید میکند که ناگهان با تیر صیادی که در کنار چشمہ متظر اوست رو برو میشود. شکارچی سیاه پوست آشته حال، گرسنه، بیابان گرد و حریص نسبت به شکار حیوانات وحشی، تلاش میکند که گورخر را شکار کند ولی تیر او به خطای میرود و گورخر همراه با دیگر گورخران که خارج از چشمہ متظر هستند تا به آب وارد شوند، با فرار جان سالم به در میبرد.

با دقت در تصویر شتر و گورخر در میاییم که ویژگی آثار جراحت، برخورداری از اعضای قوی و مقابله با سختیها در هر دو منظره به هم شبیه است و لازم است که رمز این شباهت را در میاییم تا همسویی و ارتباط عمیق این دو حیوان، آشکار شود. درباره جراحت و دیگر خصایص گورخر باید متذکر شویم که گورخر به مانند شتر نماد انسان، مرد، است که به زن که مایه رویش نسلهای آینده، دوام، استحکام و توسعه جامعه است، غیرت و تعصب دارد. نزاع او با گورخر نر و یا دیگر گورخران، مجروح شدن و تحمل درد جراحت برای حفظ و تداوم زندگی که با آب، غذا و مکان امن و مطمئن حاصل میشود، نیست بلکه جنگ او برای خلود و جاودانگی است زیرا با پیروزی بر رقیب، گورخر نر، ثابت میکند که او شایستگی آن را دارد تا در جامعه با همسرش زندگی کند و حفظ و حراست هر دو را بر عهده بگیرد. وی با اعتقاد به این که زن مایه رویش و پرورش نسل اوست نطفه خود را که محصول آن فرزندانی برومند است در رحم او به ودیعه میگذارد و خلود و جاودانگی خود را در تکثیر نسل خویش تضمین میکند (السیف، ۱۹۰۰:۲۱) و علاوه بر آن به جامعه‌ای ایده آل که افراد آن سالم،

قدرتمند، هوشیار و... هستند، می‌اندیشد (عزالدین، ۱۹۸۹: ۱۷۹)

در مقابله گورخر با صیاد، باید متذکر شویم که گورخر مانند شتر رمز انسان است که در برابر جامعه احساس مسؤولیت میکند. هر چند یقین دارد که خطراتی نیز او را تهدید میکند؛ به دیگر عبارت، سعی و تلاش گورخر برای انتقال و رسانیدن گورخران ماده به آبشخور همان سعی و تلاش شاعر برای رهبری جامعه به سوی هدفی متعالی و سرنوشت ساز است که هدف مذکور شانه به شانه مرگ و زندگی در حرکت است. زیرا

که گورخر (شاعر، انسان) برای رسیدن به این هدف، بقا و جاودانگی یعنی پرهیز از ذلت و خواری، از ظلم و ستم شکارچی که رمز اتهام، اذیت و آزار و تهدید افرادی که بیشتر به قتل و کشتار عادت کرده‌اند و از ویژگی بارز آنها، اعراض از جامعه و اهمیت ندادن به آن و حتی انکار خانواده، که نتیجه خودخواهی است، در امان نیست. (عزالدین، ۱۹۸۹: ۱۷۸-۱۸۰) به دیگر سخن اگر در بعضی از قصاید، گورخر در این وظیفه از دام شکارچی جان سالم به در میبرد بدان جهت است که وی با درایت، ذکاوت و قدرت برای مقابله با فنا و نیستی و حفظ عزت و سربلندی خود و جامعه‌اش بر آرزوی صیاد که شکار او نماد اتهام، اذیت، تهدید و گرفتار کردن او به دام ذلت و خواری است، پیروز شده است و اگر چنانکه در قصایدی گورخر کشته میشود وی بر سر آرمانی بس والا که همان تعهد و احساس مسؤولیت درقبال جامعه و هدایت و رهبری آن به اهدافی متعالی است کشته شده و اینگونه مرگ که نشانه عزت، سربلندی و دوری از ذلت و خواری است، همان بقا و جاودانگی است که این تصویر نیز بمانند تصویر گاو وحشی در تابلوی شتر یادآور مرگ در شعرشاعران تموزی دوران معاصر است که مفهوم آن با زندگی (رجایی، ۱۳۸۱: ۱۰۳) گره میخورد و چون آب و باران است که مایه رویش انسان میشود. (رجایی، ۱۳۸۲: ۱۴۶) علاوه بر مفاهیم فوق همچنین گورخر همانند شتر از قداست برخوردار است. زیرا علاوه بر رمز خدای ماه، در یمن، عراق و سوریه مقدس بوده است (السیف، ۱۷۴: ۲۰۰۹).

ج: شترمرغ

تصویر شترمرغ در شعر دوران جاهلی معمولاً با شتر پیوند میخورد و منظره آن در بیشتر قصاید این دوره به هم شبیه است. بدین صورت که شترمرغ در یکروز ابری، لانه و تخمهاش را ترک میکند و از آن مکان بسیار دور میشود که ناگهان اسیر باران میگردد پس مضطرب و هیجان‌زده باسرعت به هر طرف میدود تا زودتر به لانه‌اش برسد و تخمهاش را از خطر باران نجات دهد. (ابوسویل، ۱۹۸۷: ۲۰۶)

با دقت در تصویر شتر و شتر مرغ درمی‌یابیم که ویژگی تنها‌یی، سرعت و عجله، اعضای قوی و مقابله با سختیها در هر دو منظره به هم شبیه است. درباره تنها‌یی

شترمرغ باید متنذکر شویم که این حیوان به مانند شتر، رمز انسان است که با اعتماد به نفس و تنهایی به مقابله با حوادث روزگار که او را تهدید میکند بر خاسته است. او در یک روز ابری و بارانی که نماد حوادث روزگار است از لانه خود دور شده است دغدغه او نابودی تخم و یا جوجه‌هایش که رمز نسل او هستند، میباشد؛ چون به آنها عشق میورزد و بدین سبب با تلاش و کوشش و تحمل تمام سختیهای راه صحراء که نماد راه زندگی است، خود را به لانه خانه و خانواده‌اش میرساند (عبدالرحمان ۱۹۹۶: ۷۹).

با توضیح مذکور منظرة شترمرغ در تابلوی شتر در راستای دو تصویر قبلی است؛ زیرا که شترمرغ نیز در اندیشه آن است که با قدرت برای مقابله با فنا و نیستی و دستیابی به بقاء و جاودانگی بر حوادث روزگار پیروز شود. بدین جهت وی در مسیر زندگی از بقای نسل خود که نماد خلود و جاودانگی است و سلامتی جوجه‌هایش که رمز پرورش نسلی ایده‌آل و آرمانی است، غافل نیست؛ از این‌رو با خطرهایی که نابودی نسلش را در پی دارد و درحقیقت فنا و نیستی او نیز در آن است، مقابله میکند و حفظ عزت و سربلندی خود را در تعهد و احساس مسؤولیت به خانواده خود میبیند زیرا که خانواده اساس تشکیل جامعه است و جامعه ایده‌آل، سالم، پیشرفته و امن حاصل خانواده‌های نیکو است؛ علاوه بر این، پیوند شتر و شترمرغ در قصيدة جاهلی یادآور این اعتقاد است که روزی در بازار عکاظ مردی سوار بر شتری به هیکل گوسفنده، شبیه شترمرغ، بر آنها وارد شد و تقاضای بخشش هشتاد شتر سفید خوش ذات از آنها کرد ولی کسی خواسته او را پاسخ نداد، وی در این وقت بر شتر خود فریاد کشید و آن شتر به مانند برق آن مرد را به پرواز درآورد. (مسعودی، بی تا، ۳۷). چنانکه از سخن فوق بر می‌آید، در این واقعه شتر با جن و پرنده پیوند میخورد (السیف، ۲۰۰۹: ۱۲۷) که بخشی از آن کلام در راستای اعتقاد عرب است که باور دارند در شتر رگی از رگهای غول است و بعضی از خصلت و اخلاق شیاطین در او وجود دارد و مشتمل بر پژواکهایی از سنن و عادتها و پرستشی است (المطابی، ۱۹۸۰: ۷۳-۷۲) هر چند که ادعای این حکم درباره این تصویر با توجه به نقصان منابع میراث اساطیری درباره آن بیشتر به تخمين و حدس نزدیک است.

رمز ارتباط شتر با عناصر وهمی و خیالی

شاید که ارتباط شتر با عناصر طبیعی و حیوانی، در راستای ارتباط و پیوند اسب امروء القیس در معلقه با عناصری چون صخره، آهو، گرگ، بچه روباه و شترمرغ باشد؛ اما شاعر جاهلی همیشه در تصویر شتر به پیوند این حیوان با این عناصر اکتفا نمیکند بلکه در اندیشه آن است که شتر را با قدرتی معجزه‌آسا و ماوراء‌طبیعی به تصویر بکشد تا توانایی مقابله با روزگار و تحولات آن را داشته باشد، از این‌رو، آن را با عناصری وهمی و خیالی چون، عتریس و عفرناة: (نام دو غول) پیوند میدهد. شاعر در این ارتباط گویی بر این باور است که در وجود شتر نیروی خارق‌العاده غول و شیاطین، که از خصایص حیوانات اسطوره‌ای است، وجود دارد. (النعمی، ۱۹۹۵: ۱۸۹) و بعد نیست که عربها بدین دلیل اعتقاد داشتند در شتر رگی از رگهای غول وجود دارد و بعضی از خصلت و اخلاق شیاطین در او دیده میشود. (جاحظ، بی‌تا، ۱۵۲/۱) و شتر وحشی را از نسل جن، شتری جنی، میدانستند (همان، ۲۱۶/۶).

علاوه بر این در رابطه با پیوند و ارتباط شتر با عناصر مذکور باید متذکر شویم احتمال دارد این امر ریشه در اعتقاد دینی و مذهبی مردم جاهلی داشته است. زیرا نزد سامیها ناقه زیبا و قوی رمز خورشید بود که آن را بمانند ماه و زهره مقدس میشمردند و بت «بعل» و «ذو الشری» نماد آن بود. (ابراهیم، عبدالرحمن محمد، الخلفیات المعرفیة فی الشعر الجاهلی) و علاوه بر این انسان جاهلی بر این باور بود دو نوع ناقه مقدس هستند. اول ناقه سائبه و بحیره^(۴۸) (السفیف، ۲۰۰۹: ۱۲۴) و دیگری ناقه حضرت صالح، که رمز معجزه آن حضرت بود و باعث خیر و برکت و هدایت پیروان او شد و براساس همین اعتقاد بود که بعضی از قبایل عرب مانند قبیله «طی» شتر را می‌پرستیدند (النعمی، ۱۹۹۵: ۱۸۷) و وقتی گروهی از آنها بر رسول (ص) وارد شدند حضرت به آنها گفت: «إِنَّى خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الْعَرَّى وَ مَمَا حَازَتْ مَنَاؤُ وَ مِنَ الْجَملِ الْأَسْوَدِ الَّذِي تَعْبُدُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۷/۱۶) و همچنین دیگر قبایل مانند بنی تمیم آن را به فال نیک میگرفتند و برای پیروزی در جنگ، آن را همراه خود به میدان جنگ میبردند^(۴۹). (النعمی، ۱۹۹۵، ۱۸۷) و شاعرانی چون (بشامه)^(۵۰) ناقه را با صفات شتر صالح

پیامبر، قوت و صلابت، سرعت، آزاد بودن در چرا، گُرک دار بودن، صبر و پایداری، وقار و ادب، وصف میکردند (السیف، ۲۰۰۹، ۱۲۷-۱۲۵) و شاید به سبب همین قداست بود که گاهی عرب به مانند بتها و خدایان به شتر سوگند یاد میکرد^(۵۱). (همان، ۱۸۳، ۱۸۴) و اخیراً سعید الغانمی باستان‌شناس با کشف کتیبه‌های مختلفی که بیانگر تقدیس شتر نزد قوم ثمود در قرن‌های ۴-۵ ق.م بوده است، جای پایی مستند از قداست این حیوان بدست آورده است (محمد الحاج سالم، دفاعاً عن عقلانية البدائيين).

همچنین انسان جاهلی بر این عقیده بود که ناقه حضرت صالح، باعث ویرانی شهر و آبادی و مرگ و نابودی قوم ثمود شد و از این روست که در ادب جاهلی مفهوم فنا و نیستی و یا جنگ به شتر تشبیه میشود و در اساطیر جاهلی، شتر به «ربة الحرب» مشهور است و معانی ضرب المثلایی مانند «أشأم من أحمر عاد»، «أشأم من البوس» و «أشأم من ورقاء» در همین راستا است (همان، ۱۸۴-۱۸۵) و در این ارتباط یعنی پیوند شتر با مفهوم فنا و زندگی، شتر به مانند اکثر موضوعات اسطوره‌ای با دو جلوه اهریمنی و اهورایی ظاهر میشود، شتر با وجود اینکه ربۃ النوع محسوب میشود و نزد بعضی از قبایل از قدرت و توانایی معجزه‌آسا برخوردار است و روح ایزدی در وجود او در حرکت است، گاهی نیز سمبل شیطان و نماد اهریمن است و فنا و نیستی، بدبختی و فلاکت را به همراه دارد و نزد شاعرانی در تابلوی جنگی سخت و خانمانسوز به تصویر کشیده میشود.

به هر حال شکی نیست که شتر در قصيدة جاهلی محور موضوعی است که عناصر مختلفی پیرامون آن در حرکت‌اند که از همه مهمتر عناصر حیوانی است که با مفاهیم جن، پرنده و جن، آلهه و انسان پیوند میخورد؛ زیرا که این حیوان بطور کلی به دو صفت توحش (رمیدگی) واستثنای (خوی و انس گرفتن) متصف است و از این‌رو است که شاعران گاهی آن را با ویژگیهایی چون قوی، سریع، تنومند و آزاد بودن که از صفات حیوانات وحشی است وصف میکنند و گاهی آن را با ویژگیهایی چون ذکاوت، دوراندیشی، صبر، برداری و از همه مهمتر وقار و ادب که از خصایص انسان است به تصویر میکشند. (السیف، ۲۰۰۹: ۱۲۷)

نتیجه

شتر در شعر جاهلی با دو منظرة بظاهر متفاوت به تصویر کشیده شده است شتران قوی و بلند قامت معمولاً کجاوه‌های زنان تنومند و زیبارو را در مسیری خوش آب و هوا و سرسیز حمل میکنند. در مقابل شتر ماده، معمولاً مرکب شاعر تکیده‌اندام و تنها است که در بیابانی خشک و بی‌آب و علف سفر میکند. در نگاه اول، منظره شتر نر و ماده با هم متفاوت و علاوه بر آن منظره شتر ماده نیز گویای معانی متفاوت و گاه ناهمگون است. اما با توجه به ارتباط شتران نر با زنان مهاجر و شترماده با مرد-شاعر-می‌توان دریافت که در شعر این دوران شتر نماد انسان است که در تصویر مهاجرت زنان، رمز مردان قبیله است که وظیفه دارند از زنان حمایت کنند و وسائل امنیت و آرامش آنها را فراهم کنند. و احتمالاً به همین دلیل است که اعشی ممدوح خود را به شتر نر تشییه میکند زیرا که او بار سنگین مسؤولیت هدایت قوم و قبیله‌اش را بر دوش می‌کشد.

شتر ماده نیز نماد انسان - شاعر است که به تنها یی با اعتماد و تکیه بر نفس برای مواجهه با روزگار، راه پر فراز و نشیب زندگی را در پیش میگیرد. انسانی که علی‌رغم یقین از مرگی که به سراغ وی خواهد آمد، برای مقابله با فنا و نیستی واقعی، ذلت و خواری، به رودررویی با روزگار برخاسته و سختیهای راه زندگی را به جان میخرد. وی گاهی با قدرت باوری و نیروی امید و آرزو، خویش را تقویت نموده و دیگر گاه با قدرت و نیروی بدن، کار و تلاش، فکر و اندیشه به مقابله با روزگار برمیخیزد و از این روست که وقتی شتر به حیوانات مختلف تشییه میشود با خطرات متعدد روبرو میگردد و اغلب با تلاش و قدرت و نیروی بدنی بر آن خطرات پیروز میشود تا به دام ذلت و خواری گرفتار نشود و ارتباط شتر با مفهوم فنا و زندگی که الهام‌بخش موضوعات اسطوره‌ای با دو جلوه اهریمنی و اهورایی است، در همین راستا است زیرا زندگی با ذلت و خواری در پی شکست در جنگها و یا تداوم آن در سالهای متوالی همان فنا و نیستی است و زندگی حقیقی در گرو عزت و شرافت قرار دارد.

بطورکلی شالوده بنیادین تفکر در تصویر شتر نر و ماده، پرهیز از فنا و نیستی یعنی ذلت و خواری در دنیا است که در تصویر شتر نر با حمایت از زنان قبیله و حفظ ناموس و در تصویر شتر ماده در مبارزه با عناصر مختلف انسانی و طبیعی برای گرفتار نشدن به دام ذلت و خواری است و شاید این تفسیر یکی از پاسخهای این سؤال است که چرا اکثر مقدمات طلی قصاید جاهلی با جملات انشائیه (سؤالی) که بگونه‌ای بیانگر تأمل و اندیشیدن پیرامون زندگی است، آغاز می‌شود

پی‌نوشتها

۱. قبیله معشوقه برای مهاجرت تصمیم نهایی گرفتند. پس صبحگاهان برای مسافرت آماده شدند و بی-درنگ خانه و کاشانه خود را ترک کردند. بر شتران خود افسار زدند و گفتند: اقامتگاه شما (مردان قبیله) در کنار چشم‌های سار منطقه کلیه است که آبی گوارا و زلال دارد.
۲. ای ممدوح، قوم کنده را به بخشش و گذشت عادت داده‌ای. پس برای پاسداری از آن صبور باش، از گناه جاهلان آنها در گذر و نعمتها و بخشش‌هایت را بر آنها افرون‌ساز. بمانند شتر خوش خلق و رام در هنگام سختیهای آنها باش که پشت خود را برای حمل بار صاحب خود آماده کرده است و حال آن که تو از زمانهای دور به این امر عادت داری و بار سنگین هدایت و مسؤولیت آنها را بر دوش خود قرار داده‌ای.
۳. این سخن را رها کن و برای زدودن غم و اندوه درونت با شتری قوی و راهوار که بهنگام ظهر و شدت گرما به وجود می‌آید و باسرعت حرکت می‌کنند، سفر را آغاز کن.
۴. به دوستم گفتم نگاه کن آیا بانوانی کوچ کرده را می‌بینی که در کجاوه‌ها از سرزمین بلند بر بالای آب «جرشم» می‌گذرند؟
۵. پرده‌های ضخیم و قیمتی کجاوه‌ها و پرده‌های نازک آن را که حاشیه‌های آن مانند خون و یا مثل چوب عندم سرخ بود، بالا زدند تا طبیعت را تماشا کنند.
۶. وقتی بر آب وارد شدند در حالیکه بسیار صاف و گوارا بود عصای سفر را بر زمین گذاشتند مانند شخص مقیم که خیمه بر پا کند و دست از مسافرت بردارد.
۷. چه‌بسا بیابان وحشتناکی را با شتری قوی و تنومند پیموده‌ام که وقتی در چاشتگاه از شدت گرما، سراب بر روی آن جاری می‌شود چون دریایی بی کران موج می‌زند. در این بیابان تنها همدم من، شتر است و فاصله بین من واو جوالی پر از کاه و علف و پالان و پارچه زیر پالان اوست.
۸. به‌هنگامی که غم و اندوه بر من سنگینی می‌کنند برای آسوده شدن از آن، بر شتری تیزرو، قوی و با تجربه سوار می‌شوم که عقیم و نازا است و هرگز شیر در پستان نداشته است تا چوپان آن را بدشود و برای زاد و ولد جفت‌گیری نکرده است تا آبستن شود.
۹. در اوج گرما، یعنی زمانی که صحرانوردان بی در بی صدای پرواز ملخهای سیاه را می‌شنوند که از شدت گرمای زمین لحظه‌ای آرام ندارند، با شتری کارآزموده و تنومند که به مانند گورخر وحشی از سرزمینی خوش‌آب و علف است، بیابان را می‌پیمایم که در اوج خستگی از فعالیت روزانه، شبانگاهان براحتی صحراء را درمینوردد و در قدرت و نیرو به مانند شتری نر است که وقتی در اوج گرما شترهای ضعیف از حرکت در بیابان باز می‌مانند، به صاحب خود و همراهش با سرعت زیاد سواری میدهد.

۱۰. به هنگامی که آن خانه را ویران و از سکنه خالی دیدم و دریافتم که فاصله من با صاحبان آن خانه-ها بسیار زیاد است فاصله مکانی یا فکری بر شتری تنومند و قوی به مانند شتر نر سوار شدم که همیشه با نشاط است و خستگی به سراغ او نمی‌آید.
۱۱. غم و اندوه خود را با سوار شدن بر ناقه‌ای قوی و تنومند چون صخره که گاهی یورتمه و گاهی بتاخت میرود، برطرف کردم.
۱۲. هنگامی که یقین کردم آن ویرانه‌ها جواب مرا نمی‌دهند بر شتر قوی و تنومند که قامتی مانند شتر نر داشت سوار شدم.
۱۳. بی‌شک، شتری قوی، تیزرو، تنومند و بلند، استوار و جوان مرا به منزلگاه قوم میرساند.
۱۴. چه بسا برای آشنایی و شناسایی بیابانی وحشتناک، چشم خود را به اطراف آن دوخته‌ام و برای پیمودن فرسنگها از آن، بر شتری قوی، با تجربه، راهوار و چالاک سوار شده‌ام که هرگاه سوار پاهای خود را به شکم آن می‌زند گو اینکه در آنجا گربه‌ای چسبیده است که برای سرعت بیشتر به بدن شتر چنگ می‌زنند.
۱۵. با همدموی (شتری) چالاک، قوی، تنومند که به مانند کوه، استوار بود از آن بیابان عبور کردم.
۱۶. صفت مذکور را در دیوان (طرفة ابن العبد، ۱۹۹۷، ۹۳-۹۲) نگاه کنید.
۱۷. و چه بسا با شتری که در صلابت و استواری به مانند چوبهای تابوت بود بیابانی که راههای مختلف در آن به مانند رنگهای مختلف پارچه رنگارنگ بود، مسافت کرده‌ام و آن شتر تنومند و قوی را با اینکه با گامهایی استوار و قوی حرکت و تلاش می‌کرد، لاغر و ضعیف کرده‌ام.
۱۸. به شترهای بادپای که با باد در سرعت مسابقه می‌گذارند و از شدت تلاش گوشتش بدن آنها تکیده و چشمها آنها از طول راه و سختی آن به گودی نشسته است بدان صورت که بعضی از آنها ناتوان شده و بعضی دیگر در راه مانده‌اند، سوگند می‌خورم.
- شترهایی که بر آنها مردانی سوار هستند که غبار طول مسافت بر چهره‌های آنها نشسته و موهای آنها ژولیده شده است و قصد زیارت خانه خدا را دارند، ازین‌رو این شترها از شدت ضعف و لاغری استخوانهای پهلوی آنها به مانند کمان، باریک و خمیده و از زیرپوست ظاهر شده است.
۱۹. و چه بسا بیابانی خشک و بسیار سوزان را با شتری چالاک که در سرعت به مانند شترمرغ بود، پیموده‌ام و با اینکه آن شتر از طول راه و سختی آن خسته شده بود و پاهایش ساییده، زخمی و خون از آن جاری بود، با سرعت حرکت می‌کرد و با جنب و جوش زیاد سر خود را بالا می‌گرفت.
۲۰. و چه بسیار بیابان پهناور که به دلیل گسترده‌گیش بادها توان شدت یافتن در آن را ندارند و سراسر آن به هم شبیه و بدون هرگونه علامت و راهنمایی است، با شتر در آن مسافت کرده‌ام در حالی که مارها از شدت گرما مضطرب بودند و برخود می‌پیچیدند.

۲۱. چه بسا صحراهای خالی از مردم را که مانند شکم گورخر گرسنه است و گرگ به مانند شخصی طردشده یا قماربازی عائله‌مند فقیر که نعره میزند، هیاهو میکند و در آن زوزه میکشد پیموده‌ام.
۲۲. در آن سرزمین صدای غول را با آواز بلند می‌شنوید و حیوانات درنده از شدت ترس فریاد میکشند. از شدت ترسی که بر آن بیابان سایه افکنده است، قلب لحظه‌ای آرام نمیگیرد و خواب به چشم نمی‌آید.
۲۳. شبانگاه در آن بیابان وحشتناک، انسان جز آواز آهسته و یا بلند جغد نر و ماده صدایی را نمیشنود.
۲۴. شتران قوی و تیزرو در آن بیابان بر جمجمه‌ها و استخوانهای شترانی که از راه مانده‌اند و هلاک شده‌اند گام می‌ Nehند.
۲۵. برای پیمودن آن بیابان بر شتر با تجربه، تنومند چون غول و قوی چون شتر نر سوار میشوم.
۲۶. شتری قوی و نیرومند، بلندگردن و دارای سر کوچک که به مانند عتربیس است. بیابان سنگلاخ و تفتیده را با گامهایی که به سرعت در حرکت هستند، میپیماید که هرگاه تازیانه بر بدن او فرود آید به مانند گورخر وحشی باد پا میدود.
۲۷. مسافرت در آن بیابان وحشتناک را به عهدۀ شتری محکم و استوار، چون صخره، قوی، پر جنب و جوش و تنومند قرار دادم.
۲۸. در موقع سختی، بیم و اندوه که مردم با شتاب اقامتگاه خود را ترک میکنند من از ناقه‌ای کمک میگیرم که در سرعت چون شترمرغ مادر است که همیشه ملازم بیابان و صحراء است و قامتی بلند و استوار و گردنی بلند و منحنی و مناسب دارد.
۲۹. گو اینکه پلان شترم و بالش کوچک روی آن را به پشت گاو وحشی با تجربه، مهاجر و سفیدرنگی قرار داده‌ام. گاوی که تا فصل زمستان در سرزمین (اوراک و ناصفه) به چرا مشغول بود و هنگامی که آب آن منطقه خشکید، راه مهاجرت را در پیش گرفت.
۳۰. آیا مرا با وجود دور ماندن از مقصد، شتری قوی که در گرمای ظهر با سرعت حرکت میکند و مسیر طولانی آن را خسته نمیکند به محبوب میرساند. گو اینکه آن شتر به مانند گورخری بالغ است که از گله رانده شده است و در کنار چشم‌هسار و تپه‌های بلند سرزمین «سوار» به چرا مشغول است.
۳۱. «کأنْ حُدُوجَ الْمَالِكِيَّةِ، غَدُوٌّ
خَلَايَا سَفِينٍ، بِالنَّوَاصِفِ مِنْ ذَدِّ
(المجانی الحدیثه: ۵۷/۱)
۳۲. برای اطلاع بیشتر از خصوصیت مذکور، به (شیخو، المجانی الحدیثه ۱۹۸۷، ۱/ صص ۴۸، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۱۷۲، ۲۴۲، ۳۵۲) نگاه کنید.
۳۳. گویی پلان آن شتر و تنگ آن بر پشت کشته بزرگی که در دریا شناور است و اطراف آن روغن اندود شده تا آب جذب آن نشود، محکم بسته شده است.

۳۴. به هنگامی که اقوام معشوقه‌ام راه مسافرت را در پیش گرفتند، شدت درد درون را با سوار شدن بر شتری تیزرو، قوی و استوار که بمانند قصری از قصرهای قوم یهود بود، کاستم.

۳۵. یاد معشوق را فراموش کن و اندوه خود را که گویی تمام وجود تو را احاطه کرده است، با سوار شدن بر شتری بلند قامت که در برابر سختیها جسور و در بیابان با اینکه دو نفر برابر سوار هستند با سرعت حرکت میکند، برطرف ساز و غم و اندوه خود را با سوار شدن بر شتری که سمبل نجات و آرامش قلب مسافر خود است و حرکت در گرمای شدید ظهر و تلاش دائمی او در بیابان گشت و چربی پهلو و کوهانش را کاسته و او را لاغر کرده است، برطرف کن.

۳۶. به هنگامی که آن شتر دم خود را به طرف رانهایش تکان میدهد گو اینکه در اطراف رانهایش خوش‌های خرمای تازه چشم‌سار «سمیحه» دیده میشود. گاهی آن شتر دم خود را بالا میرید و گاهی آن را به چپ و یا راست به مانند رسولی که پیام خوش دارد و با رداء به هر سو اشاره میکند (ردایش را به هر سو می‌چرخاند)، تکان میدهد.

۳۷. آیا امکان دارد شتری تیزرو که مظہر نجات سوارکار است و مانند شتر مرغ قوی و پرجنب و جوش که از خطری که جوجه‌هایش را تهدید میکند، ترسیده است و برای نجات و ادامه زندگی آنها تلاش میکند، مرا به دوستانم برساند.

۳۸. همه مقتولان را میبینم که دیده‌هندگان، دیه کامل و تمام را به اولیای آنها می‌بردازند. شترها از طرف قومی صلح دوست بعنوان غرامت به طور کامل و نقد به اولیای دم داده می‌شود. شترها از جانب قومی پرجمعیت که فرمان ایشان به هنگام بروز حوادث ناگوار، مردم را از خطر می‌رهاند، به خانواده مقتولان داده میشود.

۳۹. به هنگامی که جنگی دائمی، خانمان سوز و ویرانگر به مانند شتری پیر، بدخلق، گازگیر که آثار شر و بدی، فلاکت و بدیختی را به مردم نشان میدهد، آبستن شود...

۴۰. جنگ به مانند شتری پیر، بدخلق و گازگیر است که فرزندش ناخوانده، زشت و ناپسند است با نیزه‌ها آبستن میشود تا حیات آن شتر- نسل او- ادامه داشته باشد.

۴۱. جنگ شما را نایبود میکند همان‌گونه که گرددش آسیا، دانه‌های گندم را در هم می‌شکند و به روی پارچه‌ای که مخصوص آرد در زیر آن پهن شده میریزد. جنگ پی در پی به مانند شتری است که بلاfacله بعد از زایمان، جفت‌گیری میکند، آبستن میشود و بعد از مدتی دوقلو میزاید- کنایه از آن است که جنگ همیشه آبستن ضعف و سستی، ویرانی و پرورش نسلی ضعیف است.

جنگ فرزندانی منحوس و شوم به مانند احمر شمود برای شما میزاید، سپس آنها را پرورش میدهد و تغذیه میکند و بعد از مدتی نیز از شیر باز میگیرد.

۴۲. همسفران بایستید تا به یاد یاری گریه کنیم که منزل او در ریگزار باریک و منحنی در بین محل دخول و حوصل بوده است. در حالیکه رفقا و همراهانم شتران مرکوب خود را در کلار من نگه داشته و مرا دلداری میدادند، می‌گفتند: از غصه خود را هلاک مکن و شکیبا باش. دوای درد من اشکی ریخته شده است ولی آیا بر آثار از بین رفته جای گریه و زاری است و آیا بر اشک و گریه میتوان اعتماد کرد. در چاشتگاه روز جدایی از یار که کوچ میکردنند نزد درختهای سمرة قبیله، مانند شکننده و شکافنده حنظل، گربان و حیران بودم.

۴۳. حال و عادت تو در عشق این محبویه تازه مثل عادت تو در عشق آن دو معشوقه از حیث ناکامی و دوری و مهجوری است. آن دو زنی که در زیبایی و داشتن عطر و عبیر چنان بودند که وقتی بر می-

خاستند بوی خوش آنان پراکنده میشد. گو اینکه باد آهسته صبا بوی میخک را پراکنده میکند.

۴۴. چه بسا شباهی مانند امواج دریا، وحشتناک و سهمگین دامن قیرگون خود را با انواعی از غم و غصه بر سر من کشیده تا مرا بیازماید و شکیبایی و مقاومت مرا در برابر شداید و مصایب بشناسد و وقتی آن شب بس دراز گشت و آغاز و انجام آن زیاد از یکدیگر فاصله گرفتند و بر من بسیار سخت و ناگوار بود، به شب گفتم: همان ای شب طولانی کاش به روز تبدیل میشدی و با آمدن روز ترک زحمت میکردی اگرچه روز از تو بهتر نیست و روشنی و تاریکی در دل و دیده عاشق ناکام چندان فرقی ندارد.

۴۵. همچنین شتر با این عناصر پیوند میخورد که با ذکر شواهد به آنها اشاره شد.

۴۶. هنوز پرنده‌گان در آشیانه خود هستند که من سوار بر اسب بادپایی، وحشی‌گیر، کوهپیکر شده، صحیح زود بیرون میروم. این اسب همزمان حمله و گریز دارد و مانند سنگی بزرگ و سخت که سیل آن را از جای بلند پرتاب کند با سرعت و شتاب حرکت میکند. آن اسب دو تهیگاه آهو (در لاغری) و دو ساق شترمرغ (در بلندی و درازی) و دویلن گرگ و جهیدن بچه روباه دارد.

۴۷. ای دوست، آیا بر قیه که مانند حرکت دو دست در میان ابری متراکم که قسمت بالای آن مانند تاج بر سر بقیه قرار گرفته است، میبینی تا درخشش آن را به تو نشان دهم. آن ابر شروع به باریدن در اطراف کتیفه کرد و درختهای تناور و بزرگ کهنه را کنده و به رو می‌انداخت. بعد از ظهر درندگان سیل زده و غرق شده در اطراف دور آن سیلان، گویی ریشه های پیازکوهی هستند.

۴۸. به ناقه‌ای که پی درپی دوازده شتر ماده میزائید، سائبه می‌گفتند. بر این شتر سوار نمیشدند، کرک آن را نمی‌چیدند و از شیر آن بجز برای مهمان استفاده نمی‌کردند و اگر بعد از این نیز ماده میزائید، گوش آن بچه را دو نیم می‌کردند و آن را با مادرش در میان شتران آزاد می‌گذاشتند. این ناقه نیز به مانند مادرش کسی بر آن سوار نمی‌شد، کرک آن را نمی‌چیدند و از شیر آن بجز برای مهمان استفاده نمی‌کردند و به آن که مانند مادرش مقدس بود بحیره می‌گفتند (الحوت، ۱۹۸۳، ۱۰۵).

۴۹. برای اطلاع بیشتر به لسان العرب ماده (زور) مراجعه شود.

۵۰. برای اطلاع بیشتر به لامیه بشامه با مطلع زیر، مراجعه شود.

«هَجَرَتْ أُمَّامَةً هَجِرًا طَوِيلًا وَحَمَلَكَ النَّائِي عَبْئًا ثَقِيلًا»

(المفضل الضبي. المفضلية العاشرة)

۵۱. نابغه ذیبانی در این مجال گوید:

«حَلَفْتُ، فَلَمْ أَتَرُكِ لِنَفْسِكِ رِبِّةً وَهَلْ يَأْمُنُ ذُو أُمَّةٍ، وَهُوَ طَائِعٌ؟

بِمُصْطَبِ حِبَاتٍ مِنْ أَصَافٍ وَثَبَرَةٍ يَزْرُنَ الْالَّا، سَيِّرُهُنَ التَّدَافُعُ

(الذیبانی، ۱۴۱۱ هـ، ۱۲۵)

به شترهایی که از سرزمین (اصاف) و (ثبره) به قصد کوه (الال) در عرفه به حرکت درآمده‌اند و برای رسیدن به این مکان مقدس از هیچ تلاشی دریغ نمیورزند سوگند میخورم تا جای شبههای برای تو باقی نماند و آیا درحقیقت کسی که به آیینی اعتقاد دارد، به دروغ سوگند یاد می‌کند و مرتكب گناه میشود؟

متابع:

- ابراهيم عبدالرحمن،الشعر الجاهلى: قضايا الفنية وال موضوعية، مكتبة الشباب، القاهرة ١٩٧٩.
- ابراهيم عبدالرحمن محمد،الخلفيات المعرفية في الشعر الجاهلى، www.xx5xx.com/vb/archive/index.٨٩/١٢/٢٠.
- ابن أبي خازم الأسدى، بشر،الديوان، التحقيق: عزّة حسن، الناشر: مطبوعات مديرية إحياء التراث القديم، دمشق، ١٣٧٩ هـ ١٩٦٠ م.
- ابن ابي سلمى، زهير،الديوان، الشارح: الأعلم الشنمرى، التحقيق: فخرالدين قباوة، الناشر: المكتبة العربية، حلب، ١٣٩٠ هـ ١٩٧٠ م.
- ابن حلزون،الحارث،الديوان، الشارح: اميل بديع يعقوب، الناشر: دارالكتاب العربي، بيروت، ١٤١١ هـ ١٩٩١ م.
- ابن سلام، طبقات فحول الشعراء، الشارح: أبوفهر محمود محمد شاكر، مجلدان، دار المدى، دون تاريخ.
- ابن العبد، طرقه،الديوان، الشارح: سعدى الضناوى، الناشر: دارالكتاب العربى، بيروت، الطبعة الثانية، ١٤١٨ هـ ١٩٩٧ م.
- ابن منظور، جمال الدين،لسان العرب، تحقيق: على شيري، دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ ١٩٨٨ م.
- ابن يعلى الصبّى، المفضل بن محمد،المفضليات، التحقيق: احمد محمد شاكر، عبدالسلام محمد هارون، الناشر: دارالمعارف، الطبعة العاشرة، ١٩٩٢ م.
- ابوسويلم، انور عليان،المطر في الشعر الجاهلى، الناشر: دارالجليل، بيروت، دارعمّار، عمان ١٤٠٧ هـ ١٩٨٧ م.
- احمد، عبد الفتاح محمد،المنهج الأسطوري في تفسير الشعر الجاهلى، دارالناهل، بيروت ١٩٨٧ م، ١٤٠٨ هـ.
- _____،شيوة اسطوره‌ای در تفسیر شعر جاهلى، ترجمة: نجمه رجایی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد ١٣٧٨ هـ.
- الاصفهانى، أبو الفرج،الأغانى، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، مجلداً ٢٥، ١٤١٨ هـ.
- الأعشى الكبير، ميمون بن قيس،الديوان، الشرح: مهدي محمد ناصرالدين، الناشر: دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، ١٤٠٧ هـ ١٩٨٧ م.
- امرؤ القيس،الديوان، التحقيق: محمد رضا مروة، الناشر: الدار العالمية، بيروت، لبنان، ١٤١٣ هـ ١٩٩٣ م.

- الجاحظ، ابوعنان عمرو بن بحر، الحيوان، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، ۷ مجلد، دارالجيل،
بیروت ۱۹۹۲م، ۱۴۱۲هـ
- الجاحظ، ابوعنان عمرو بن بحر، الحيوان، التحقيق: عبدالسلام هارون، ۷ مجلدات، الناشر: داراحياء التراث
العربي، بیروت، دون تاريخ.
- الموت، محمد سليم، فی طریق المیثولوجیا عند العرب بحث مسهب فی المعتقدات و الاساطیر العربیة قبل
الاسلام، دارالنهار، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۲.
- الخنساء، الديوان، الشارح: حمدو طماس، الناشر: دارالمعرفة، بیروت، لبنان، الطبعة الثانية، ۱۴۲۵هـ /
۲۰۰۴م.
- الذیبیانی، النافعه، الديوان، الشارح: علی بو ملحم، الناشر: دارومکتبة الملال، بیروت، ۱۹۹۱م.
- ، -----، الديوان، الشارح: حتّى نصر الحقّی، الناشر: دارالكتاب العربي، ۱۴۱۱هـ / ۱۹۹۰م.
- رجایی، نجمہ، اسطوره‌های رهایی، تحلیلی روانشناسانه بر اسطوره در شعر عربی معاصر، ناشر: دانشگاه
فردوسی مشهد، ۱۳۸۱هـ
- ، -----، شعر و شرر، تحلیل شعر انقلاب در ادبیات عرب، دانشگاه فردوسی مشهد،
۱۳۸۲هـ
- رومیة، وهب احمد، شعرنا القديم و النقد الجديـد، الناشر: المجلس الوطني للثقافة و الفنون و الآدـاب،
الکویـت، ۱۹۹۶م.
- السیف، عمر بن عبدالعزیز، بنية الرحلة فی القصيدة الجاهلية الأسطورـه والرمـز، الانتشار العربي، بیروت
۲۰۰۹م.
- شيخلـو، الأـبـ، الجـانـيـ الحـدـيـثـ، المـشـرـفـ: فـؤـادـ أـفـرامـ الـبـسـتـانـيـ، ۵ مجلـدـاتـ، النـاـشـرـ: منـشـورـاتـ دـارـالـمـشـرقـ،
بـیـرـوـتـ، لـبـانـ، الطـبـعـةـ الـرـابـعـةـ، ۱۹۸۷ـمـ.
- عـزـالـدـيـنـ، حـسـنـ الـبـنـاءـ، الـكـلـامـ وـالـأـشـيـاءـ، التـحـالـلـ الـبـنـيـوـيـ لـقصـيـدـةـ الـجـاهـلـيـ، بـیـرـوـتـ،
دارـالـمـناـهـلـ، ۱۹۸۹ـمـ.
- عبدـالـرـحـانـ، نـصـرـتـ، الصـورـةـ الـفـنـيـةـ فـیـ الشـعـرـ الـجـاهـلـيـ فـیـ ضـوءـ النـقـدـ الـحـدـيـثـ، النـاـشـرـ: مـكـبـةـ الـأـقـصـىـ، عـمـانـ،
۱۹۷۶ـمـ.
- فـاضـلـیـ - مـحـمـدـ، اـدـبـیـاتـ قـدـیـمـ درـ نـگـاهـیـ نـوـ، مـجـلـةـ دـانـشـکـدـهـ اـدـبـیـاتـ وـ عـلـوـمـ اـنـسـانـیـ دـانـشـگـاهـ فـرـدوـسـیـ
مشـهـدـ، پـائـیـزـ وـ زـمـسـتـانـ ۱۳۸۰ـهـ، شـمـارـگـانـ: تـابـسـتـانـ ۱۳۸۱ـهـ

محمد الحاج سالم، دفاعاً عن عقلانيه البدائين: قراءه فى طقس التسلیع عند العرب (القدامى،
www.alawango.org
المسعودى، ابوالحسن على بن الحسين بن على، أخبار الزمان ومن أباده الحديثان، بيروت.دارالأندلس، دون
التاريخ.

المطلي، عبدالجبار، مواقف في الأدب و النقد، ناشر: دارالرشيد، عراق ١٩٨٠.
الميدانى، ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهيم، مجمع الامثال، التحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم،^٤
مجلدات، الناشر: دارالجيل، بيروت، لبنان، ١٩٩٦م.
ناصف، مصطفى، قراءة ثانية لشعرنا القديم، الناشر: دارالأندلس، بيروت، لبنان، دون تاريخ.
النعمى، احمد اسماعيل، الأسطورة في الشعر العربي قبل الاسلام، الناشر: سستا للنشر، ١٩٩٥م.